

فرصت طلبی روشن فکرافه هانافا آرنف

جان لوکاج

ترجمه مهدی خلجی

۲۹۳

با آن که متن کامل ریشه‌های توتالیتاریسم هانا آرنف^۱ هنوز به فارسی در نیامده، آوازه‌ی آن در میان اهل فلسفه، به ویژه فلسفه و علوم سیاسی در ایران شناخته شده است. هانا آرنف، نامی برجسته در فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی سده‌ی بیستم در این کتاب کوشیده است چارچوبی نظری برای تحلیل نظام‌های سیاسی توتالیترا بیافریند. درباره‌ی نظریه و کتاب او در توتالیتاریسم - که به نظریه و کتابی مرجع بدل شده - طی دهه‌های گذشته بررسی‌ها و سنجش‌های فراوانی نوشته شده است.

مقاله‌ی^۲ جان لوکاج، اندیشمند تاریخی و تاریخ‌نگار مجاری تبار امریکایی - که در پی می‌خوانید - شانزده سال پیش نوشته شد. این مقاله، نقد سراسری سرچشمه‌های توتالیتاریسم از چشم‌اندازی یکسره تاریخی است.

به نظر می‌رسد تنها اثری که تاکنون از جان لوکاج به فارسی در آمده، کتابی با عنوان یاکوب بورکهارت است که سال‌ها پیش حسن کامشاد، (تاریخ‌نگار ایتالیایی) ترجمه و منتشر کرد. این کتاب، احتمالاً همان مقاله بلند لوکاج درباره بورکهارت است^۳. جان لوکاج با هم نام و هم میهن خود گئورگ لوکاج، فیلسوف هگل‌گرای مارکسیست و ناقد ادبی - که در ایران بیشتر شناخته شده است - پیوند فکری چندانی ندارد. جان لوکاج هشتاد و اندی ساله، نویسنده بیش از ده‌ها کتاب و مقاله، اکنون یکی از سرشناس‌ترین و مهم‌ترین اندیشمندان تاریخی و تاریخ‌نگاران ایالات

متحدهی امریکا به شمار می‌رود.

جان لوکاج، زاده شده از مادری یهودی و پدری کاتولیک؛ در ژانویه سال ۱۹۲۴ در بوداپست، پایتخت مجارستان، در سال ۱۹۴۶ پس چیرگی ارتش اتحاد جماهیر شوروی بر زادگاه‌اش، به ایالات متحده امریکا کوچید. لوکاج، در سایه دو نظام ترس‌ناک فاشیسم و کمونیسم، دو نمونه ساختار سیاسی‌ای زندگی کرد که بعدها هانا آرنت، فیلسوف سیاسی آلمانی آن‌ها را توتالیتر نامید. تجربه زیستن در این دو نظام و سپس ساختار دموکراتیک امریکا، جان لوکاج را به سوی درک تاریخی و نقادانه از مفاهیم سیاسی مدرن سده بیستم برکشید و تاریخ را در چشم او، دستگاهی برای فهم «حقیقت» گریز پا و ساخت‌های قدرت کرد.

مقاله‌ی لوکاج درباره‌ی سرچشمه‌های توتالیترسم لحنی گزنده و نیش‌آلود دارد، اما از بسیاری جهات آموزنده است. این مقاله، به واقع، هشدار است به پاره‌ای فیلسوفان و اندیشمندان سیاسی که با برگزیدن برخی سندها و نگرستن در پاره‌ای واقعیت‌ها، چشم خود را بر سندها و واقعیت‌های دیگر می‌بندند تا نظریه‌ای کلی و کارآمد برای دوره‌ای تاریخی بسازند. نقد اصلی لوکاج به آرنت این نیست که چرا در تاریخ‌نگاری سیاسی خود «گزینه‌ش گرانه» عمل می‌کند؛ زیرا وی - که خود تاریخ‌نگار کاردانی است - به خوبی می‌داند در کار تاریخ‌نگاری گریزی از گزینه‌ش نیست. لوکاج بر آرنت خرده می‌گیرد که چرا برای موجه و مشروع وانمودن روایت‌اش از تاریخ، مقتضیات تاریخ‌نویسی را نادیده می‌گیرد و در عوض چارچوب ذهنی خود را از سر عمد بر داده‌های تاریخی ترجیح می‌دهد. از نظر لوکاج، رویدادهای تاریخی آن اندازه یگانه و یکه هستند که نه تکرار شدنی‌اند و نه مقایسه‌شدنی. آن چه در کار آرنت، لوکاج را می‌آزارد پیوندی است که آرنت به شکلی غیرتاریخی میان یهودیت ستیزی، امپریالیسم، نازیسم و کمونیسم برقرار می‌کند. نقد لوکاج، تنها درون مایه‌ی کتاب آرنت را هدف نمی‌گیرد، بلکه خوش‌نیتی و صداقت نویسنده‌ی سرچشمه‌های توتالیترسم و سرانجام وضعیت روشنفکری امریکا را نیز زیر پرسش می‌گذارد.

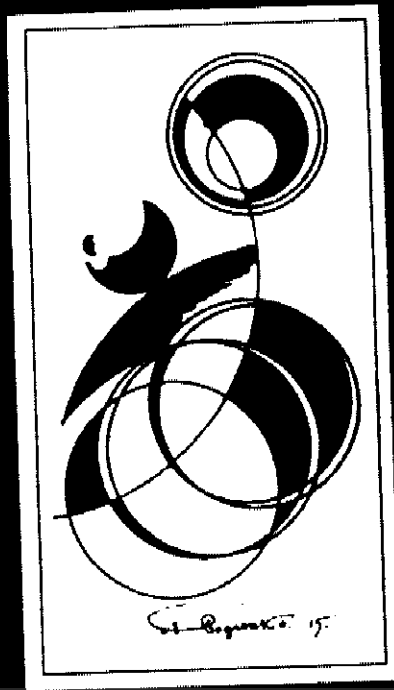
از سوی دیگر، نقد لوکاج به هانا آرنتی است که نویسنده‌ی کتاب‌های اثر گذار در زمینه‌ی اندیشه‌ی سیاسی است؛ یعنی کتاب‌هایی که آرنت را به آوازه‌های جهان‌گیر رساندند. هانا آرنت فیلسوف که نوشته‌هایش یک راست به واقعیت‌های تاریخی سده‌ی بیستم اشاره ندارد، موضوع نقد لوکاج نیست؛ اگر چه آن سویه‌ی کار آرنت از نظر فلسفی اهمیت بیشتری دارد.

مقاله‌ی لوکاج هیچ پانوشتی ندارد و در نتیجه پانوشت‌ها همه از مترجم است. جمله‌هایی که در گیومه آمده، برگرفته از سرچشمه‌های توتالیترسم است که لوکاج بدون ارجاع به صفحه‌های کتاب آورده است.

کتاب سرچشمه‌های توتالیتاریسم نوشته‌ی هانا آرنت را انتشارات هارکورت بریس^۴ در سال ۱۹۵۱ منتشر کرد. این کتاب سه بخش دارد: بخش نخست جستاری است درباره یهودیت ستیزی، بخش دوم درباره‌ی امپریالیسم و بخش سوم درباره توتالیتاریسم. برای نویسنده‌ی کتاب روشن است که این سه «گرایش» نه تنها با هم پیوند دارند، که از هم ناگسستنی‌اند. تز (یا تزهای) این کتاب می‌تواند چنین خلاصه شود: یهودیت ستیزی رکن سازنده‌ی توتالیتاریسم است. «نژاد اندیشی»^۵ (اصطلاح بر ساخته‌ی آرنت) رکن سازنده‌ی امپریالیسم است. در عصر توده‌ها، یهودیت ستیزی و امپریالیسم به توتالیتاریسم می‌انجامد. رفته رفته، توتالیتاریسم که استوار بر قاعده‌ی توده‌ی مردم است، («آمیزه‌ای از ساده‌لوحی و بدبینی، پیش از آن که به پدیده‌ی روزمره‌ی توده‌ها بدل شود، ویژه‌گی شاخص ذهنیت توده‌ی مردم شده بود»)، فراگیرتر شد. «نبرد برای چیرگی فراگیر بر همه جمعیت روی زمین و حذف هر گونه واقعیت غیر توتالیتاریستی رقیب، در سرشت رژیم‌های توتالیتار نهفته بود...»

سرچشمه‌های توتالیتاریسم، کتابی دشوار خوان در پانصد صفحه و تقریباً سیصد هزار کلمه است. بیشتر مواد خام، پانوشته‌ها و ارجاعات کتاب، از منابع آلمانی و دیگر زبان‌های کشورهای اروپای مرکزی است که روشنفکران امریکایی با آن‌ها آشنا نیستند. گزینش این مواد و مراجع تنها به خاطر چیرگی آرنت بر آن‌ها نیست («امریکا، سرزمین برابری شرایط و آموزش عمومی با همه‌ی نارسایی‌هایش، شاید کمتر از هر کشور دیگر جهان از روان‌شناسی مدرن توده‌ها آگاهی دارد»). با این همه، کتاب با استقبال فراوان روشنفکران نیویورک^۶ رو به رو شد. یکی از دلایل موجه این استقبال، زمان انتشار کتاب بود. این کتاب هنگامی نشر یافت که بیشتر آن روشنفکران بالاخره و اگر چه دیر، توهم‌های خود را درباره اتحاد جماهیر شوروی یک سو نهادند، هنگامی که نشانه‌های یهودیت ستیزی استالین آشکار شد. در بخش پایانی کتاب، آرنت، استالین و هیتلر را یکی می‌انگارد. این امر موافقت شمار فراوانی از روشنفکرانی را برانگیخت که پیش‌تر استالینیست یا تروتسکیت یا چپ - لیبرال بودند و بسیاری از آن‌ها بعدها به دار و دسته‌ی نومحافظه‌کاران پیوستند. سخن آرنت شاید به آنان حس آرامشی روانی بخشید.

من سرچشمه‌های توتالیتاریسم را پس از نخستین انتشارش خواندم و آن را کتابی پر خلل یافتم. در صفحه‌های بلند و انباشته کتاب، خطاهای فراوانی مربوط به داده‌های تاریخی یافتم و دریافتم که بسیاری از ارجاعات آرنت در پانوشته‌ها، گزینشی و اغلب گستاخانه و گاهی حتا مسخره است. این‌ها منابع و مراجعی بودند که من، تاریخ‌نگاری زاده شده در اروپا، بیش از بسیاری از روشنفکران امریکایی با آن‌ها آشنایی داشتم. ولی در این جا باید به عنصری شخصی



HANNAH
ARENDT
Politics, History and
Citizenship

PHILLIP HANSEN

پرهیز ناپذیری نیز اشاره کنم. جدا از این که من تاریخ‌نگارم و هانا آرنت ایدئولوگ و نظریه‌پرداز سیاسی و نه تاریخ‌نگار، عنصرهای مهم دیگری هم در واکنش من به کتاب او نقش بازی کرد. طی دوران جنگ و زمان پس از آن، من در مجارستان، در مرکز اروپا، زندگی کرده و استبداد هوادار نازی‌ها و نیز استبداد هوادار کمونیست‌ها را در سال‌های حساس زندگی‌ام تجربه کرده‌ام. بخش اندکی از نگرش‌ها و گمانه‌های هانا آرنت درباره‌ی حکومت توتالیتر با آن چه من دیده و زیسته‌ام می‌خواند. «گمانه‌ها می‌گویم از این رو که - آن گونه که بعدها فهمیدم - هانا آرنت، برخلاف بسیاری از پناهندگان به ایالات متحده، خود تجربه‌ی زندگی در سایه حکومت توتالیتر را نداشت. او آلمان را تنها چند هفته پس از دستیابی هیتلر به مقام صدراعظمی و پیش از به دست گرفتن قدرت مطلقه ترک کرد. آرنت هرگز در هیچ کشور زیر حکومت کمونیست‌ها نزیست. تنها تجربه‌های او از اقامت اجباری نیز همان چند هفته‌ای است که در اردوگاهی فرانسوی در سال ۱۹۴۰ به سر برد. من از آن دسته کسان نیستم که به طور کلیشه به نظریه شاهد عینی باور دارند. شاهد عینی لزوماً رأی صائب ندارد و ناظر بیرونی پاره‌ای رویدادها نیز لزوماً بر خطا نیست. با این همه در سال ۱۹۵۱ می‌اندیشیدم که شرح آرنت از ریشه‌ها و سرشت توتالیترایسم انتزاعی است و به رغم (و یا شاید به سبب) توده‌ی عظیم مواد خام و مراجعی که در دست داشته، شرحی غیرواقعی است.

۲۹۷

در آن هنگام، همچنین فکر می‌کردم رویدادها به زودی اعتبار تز آرنت را در این کتاب به پرسش می‌گیرند که چنین هم شد. در سرچشمه‌ها، آرنت می‌گوید سرشت دولت توتالیتر اقتضا می‌کند که بیشتر توتالیتر شود. با این همه، دو سال بعد، استالین مرد و خروشچف نه تنها بسیاری از اقدامات پلیسی سلف خود را تعدیل کرد که حتا در کنگره حزب کمونیست، استبداد استالین را محکوم نمود. آرنت نوشته بود توتالیترایسم، رکن رکن حکومت مردم (واژه محبوب او)^۷ است و در نتیجه در حکومت توتالیتر، پیدایش انقلاب نه تصور کردنی است و نه رخ دادنی. با این همه، پنج سال پس از انتشار کتاب سرچشمه‌ها، در سال ۱۹۵۶ با مشارکت توده‌ی مردم^۸ انقلاب لهستان و مجارستان علیه توتالیترایسم رخ داد. آرنت تبیین کرده بود که «نبرد برای چیرگی کامل بر همه جمعیت در زمین در سرشت هر رژیم توتالیتر نهفته است». با این همه، یک قرینه وجود ندارد که استالین یا حتا هیتلر چنین طرحی جهانی داشته‌اند. استالین، می‌خواست حتا اگر شده با ابزارهای وحشیانه بر اروپای شرقی و آلمان شرقی سلطه یابد. هیتلر می‌خواست از راه چیرگی بر اروپا و روسیه، قدرت مرکزی اروپایی - آسیایی شود. آرنت تأکید ورزیده بود که یهودیت ستیزی و «نژاد - اندیشی» ارکان حکومت توتالیتر هستند. این یکسره بی‌معناست. مائوتسه تونگ^۹، پل پوت^{۱۰}، اولبریخت^{۱۱} یا کاسترو: کدام یک یهودیت ستیز بودند (یا

همان گونه که کسی یک بار نوشت، خطایی ژرف است اگر ببنداریم رویسپیر^{۱۲} کتاب قرارداد اجتماعی^{۱۳} را زیر بالش می گذاشت و می خفت؛ گرچه کتاب هایی وجود داشت که تأثیر سیاسی شان مناقشه ناپذیر است. عقل سلیم^{۱۴} در سال ۱۷۷۶ اثرگذار بود؛ تا آن جا که واشنگتن^{۱۵} به تأثیر آن اعتراف کرد، گرچه او (به درستی) بدین نتیجه رسید که تام پین، رادیکالی نامستول و یک نادان بود. لینکلن^{۱۶} با ارجاع به کلبه ی عمو تام^{۱۷}، به هریت بیچر استوگفت که زنی کوچک بود که موجب این جنگ بزرگ شد (روشن است که او نیمه جدی نیمه شوخی این حرف را می زد)؛ تودور روزولت^{۱۸} زیر تأثیر تاریخ دریایی آلفرد سی ماهان بود. روشن است که دلیلی وجود ندارد که جان فاستر دالس^{۱۹} کتاب هانا آرنت را زیر بالش گذاشته و خوابیده باشد یا هیچ کدام از وزیران خارجه یا رییس های جمهوری امریکا در سی و نه سال گذشته لای کتاب سرچشمه های توتالیتاریسم را باز کرده باشند. با این همه، طی حدود چهل سال گذشته، این کتاب تأثیری پایدار بر روشنفکران و دانشگاهیان امریکا بر جا نهاده - امری که بیشتر مایه تأسف است تا تعجب.

ده سال پس از انتشار کتاب سرچشمه ها - و درست پس از آنکه معلوم شد تزه های آرنت بی معناست - آلفرد کازین^{۲۰}، در شماره زمستان سال ۱۹۶۱ مجله ی پرآوازه ی امریکن اسکالر^{۲۱} این کتاب را در فهرست کتاب های ممتاز سی سال گذشته جای داد. کازین نوشت «اندیشه ی آرنت شکوهی اخلاقی هم سنگ با هراسناکی موضوع مطالعه ی او دارد». نرمن پادهورتز^{۲۲}، در اعترافات فکری خود با عنوان ساختن آن (۱۹۶۷)، درباره (سرانجام!) نخستین دعوت از هانا آرنت به میهمانی سالانه ی شب سال نو نوشت. (علامت تعجب جالب است.) پادهورتز نوشت در آن هنگام، حلقه ی نو یافته ی روشنفکران «سخت ضد کمونیسم» نیویورک

دو فرض عمده داشتند: (۱) اتحاد جماهیر شوروی حکومتی توتالیترو از جنس همان شر توصیف ناپذیر حکومت آلمان نازی است و در نتیجه نمی توان در آن به هیچ تغییری جز به وضعیت بدتر امید بست (این ایده ای بود که هانا آرنت نیرومندترین صورت بندی نظری اش را در سرچشمه های توتالیتاریسم به دست داده بود).... (۲) اتحاد جماهیر شوروی به شکل اصلاح ناپذیری به آرمان انقلاب جهانی متعهد است و باور دارد این آرمان باید در صورت لزوم با ابزارهای نظامی و در صورت امکان با استراتژی براندازی از درون و هدایت شده از سوی مسکو پیش برده شود؛ تنها قدرت امریکاست که در برابر این بلند پروازی تعصب آلود برای ویرانی آزادی در سراسر جهان ایستاده است.

به همین سان، ریچارد اچ پلز در سال ۱۹۸۵ در کتاب ذهن لیبرال در عصر محافظه کار^{۲۳}

نوشت «من سرچشمه‌های توتالیتاریسم هانا آرنت را یکی از کتاب‌های اندک شماری می‌بینم که در قیاس با هر یک از مجموعه آثاری که در دوره‌های دیگر سده‌ی بیستم در امریکا تولید شده، کیفیتی برتر دارند. در نتیجه، هر یک از ما که از پی آرنت آمده‌ایم، وامدار وی می‌مانیم» و بیش از هر چیز، هانا آرنت، پناهنده‌ی یهودی از آلمان نازی که با اقتداری بیش از دیگران سخن گفت؛ چون وی بیش از دیگران از راز درون پرده (؟) آگاه بود، از آن چه در آن جا در سال‌های پایانی ۱۹۴۰ مایه بیم بود... او در میان نویسندگان امریکایی به سان چهره‌ای چشم‌گیر ظهور کرد؛ زیرا دغدغه‌های او به شکل فزاینده‌ای همان دغدغه‌های آنان بود... از بسیاری جهات، کتاب آرنت شاهکار سیاسی دوران پس از جنگ باقی خواهد ماند.

طی سی و نه سال پس از انتشار این کتاب، سرچشمه‌ها بارها باز چاپ شده است. (هانا آرنت بر برخی چاپ‌های تازه‌ی کتاب، پیش‌گفتارهای تازه نوشته که به نظر می‌رسد وی پاره‌ای معتقدات آمده در نسخه‌ی اصلی کتاب را بازنگریسته است؛ اما تبیین‌های تازه به اندازه‌ی بیشتر درون مایه‌ی اصلی کتاب کوتاه‌بینانه است.) در بسیاری از دروس دانشگاه‌ها و کالج‌های پیشروی امریکا از دانشجو خواسته می‌شود این کتاب را بخوانند. احترام مسلمی که تقریباً در همه‌ی طبیف‌ها، از روشنفکران نیویورک گرفته تا لیبرال‌ها و محافظه‌کاران، به نویسنده‌ی کتاب نثار می‌شود هم قابل ملاحظه است.

۲۹۹

بار دومی که سرچشمه‌های توتالیتاریسم را خواندم بهت‌زده شدم از این که دیدم این کتاب از آن چه با خواندن بار نخست فکر می‌کردم بدتر است. اکنون باید توجه را به برخی خطاهای بنیادی کتاب جلب نمایم که بیشتر نمی‌دانستم و اکنون باید آشکارا بیان کنم.

ضرب‌المثل لاتینی «کتاب‌ها سرنوشت خود را دارند»^{۲۴} هم به سرنوشت کتاب پس از انتشارش اشاره می‌کند و هم به داستان پدید آمدنش. و همین جاست که قرینه‌ی قانع‌کننده‌ای نه تنها درباره خطاآمیز و منسوخ بودن تزه‌های سرچشمه‌های توتالیتاریسم که حتا - متأسفانه که می‌گویم - درباره‌ی عدم صداقت در نوشتن آن نیز وجود دارد. پاره‌ای از قرائن، شاید ندانسته، در زندگی‌نامه‌ی عالمانه‌ی تحسین برانگیزی که الیزابت یونگ بروئل^{۲۵} درباره‌ی آرنت نوشته نمایان شده است؛ بیشتر این قرائن به شکل ضمنی در خود کتاب سرچشمه‌های توتالیتاریسم وجود دارد.

مهم‌ترین تأثیری که سرچشمه‌های توتالیتاریسم بر نهاد به خاطر بخش پایانی کتاب بود؛ جایی که آرنت با برابر نشانیدن کمونیسم استالینیستی و نازیسم هیتلری اثری ژرف بر روشنفکری امریکا گذاشت. این به اندازه‌ی کافی جالب است که سه چهارم کتاب درباره نازیسم است. اما آن چه اکنون ذهن مرا به خود مشغول داشته این نیست که روشنفکران چگونه کتاب را خوانده‌اند،

بلکه این است که کتاب چگونه نوشته شده است. قرائن فراوانی وجود دارد که فصل ضد استالینیستی آرنت چیزی نیست - واقعاً چیزی نیست - جز فکر حساب شده‌ای که پس از پایان طرح اصلی کتاب به ذهن آرنت رسیده است.

از زندگی‌نامه‌ای که یونگ - پروئل نوشته برمی‌آید که آرنت تقریباً نوشتن کتاب خود را در سال ۱۹۴۵ و اوائل ۱۹۴۶ به پایان برده بود - زمانی که جمهوری سوسیالیست اتحاد روسیه^{۲۶} هنوز متحد اصلی ایالات متحده بود و روشنفکران آمریکایی (جز شماری تروتسکیست متعصب) نه می‌توانستند به ضدیت با روسیه بیندیشند و نه از آن سخن بگویند. در آن هنگام، در متن دست‌نوشته‌ی آرنت هیچ‌جا اشاره‌ای به حکومت کمونیستی نیست. ولی در سال ۱۹۴۷ جنگ سرد آغاز شد. زندگی‌نامه‌نویس آرنت می‌گوید «در پاییز سال ۱۹۴۷ وی طرح خود را دوباره دگرگون کرد.» و «بخش پایانی سرچشمه‌های توتالیتاریسم که در آن آمده بود رژیم نازی و رژیم استالینی هر دو در بنیاد، شکل یگانه‌ای از حکومت هستند، در سال ۱۹۴۸ و در بهار ۱۹۴۹ نوشته شد» - یعنی در زمان کودتای کمونیستی در چک اسلواکی، محاصره برلین، طرح مارشال، و پیدایش ناتو؛ زمانی که جنگ سرد به اوج خود رسید.

یک نویسنده، مانند هر آدم دیگر، حق دارد نظر خود را به خاطر دستیابی به دلایل و شواهد تازه عوض کند. اما برای فرصت‌طلبی روشنفکرانه‌ی هانا آرنت غیر از هم‌زمانی تعدیل‌های روشنفکرانه‌ی او با رویدادهای سیاسی وقت، دلایل دیگر قانع‌کننده‌ای نیز وجود دارد (تعدیل‌هایی که - باید افزود - در دیگر آثار این نویسنده‌ای که به خاطر صداقت‌اش محترم داشته شده، نیز می‌بینم).

این قرائن در منابع و مراجع کتاب هم به چشم می‌خورد. در حالی که سه چهارم کتاب، انباشته از پانوشت‌ها و اشاره‌ها به مجموعه‌ی آشفته‌ای از منابع است، در سراسر بخش ضد شوروی کتاب تنها ارجاع به دو کتاب به چشم می‌خورد: یکی خاطرات کراوچنکو^{۲۷}، تازه بریده از شوروی، و دیگری کتاب بوریس سوارین^{۲۸} (نشر یافته در سال ۱۹۳۵ در پاریس). افزون بر این، آرنت ایدئولوژی خود را محتاطانه تعدیل می‌کند و این تعدیل نه به خاطر تندر توفنده‌ی ضد کمونیستی رایج در سیاست آن هنگام آمریکا که به خاطر جریان‌های موجود در میان روشنفکران نیویورک صورت می‌گیرد؛ با فرض این نکته که همان‌گونه که بیشتر آن روشنفکران تروتسکیست بوده‌اند یا هنوز بودند، آرنت نیز باید تروتسکیست بوده باشد. در نتیجه، در سرچشمه‌های توتالیتاریسم، آرنت، لنین و تروتسکی را می‌ستاید، زیرا از نظر وی آن دو توتالیتار نیستند - اعتقاد بسیار پرش‌انگیزی که آرنت در کتاب‌های بعدی‌اش دیگر از آن سخن نمی‌گوید. «هنگام مرگ لنین جاده‌ها هنوز باز بود.» استالین بر تروتسکی که بسی بیش از او مقبول توده بود

[در روسیه‌ی یهودیت ستیز؟] پیروز شد... نه استالین که تروتمسکی بیشترین استعداد سازمان‌دهی را داشت، او تواناترین بوروکرات انقلاب روسیه بود. استالین دیکتاتوری تک حزبی روسیه را به رژیم توتالیتر تغییر داد و جز آن.

«به نظر می‌رسد که در... مسائل سیاسی عملی محض، لنین بیشتر از بصیرت غریزی سترگ خود برای سیاست مداری پیروی می‌کرد تا باورهای مارکسیستی‌اش.» بدیهی به نظر می‌آید که عکس این درست است، زیرا این گزاره بیشتر درباره‌ی استالین راست در می‌آید تا درباره‌ی لنین. در این جا باید به قرینه‌ی مهم دیگری بر خطای آرنت در نوشتن کتاب‌اش اشاره کنم. این ربطی به کاستی‌های نثر روشنفکرانه‌ی وایمار - نیویورکی پر پیچ و خم و نابسنده‌ی او ندارد. این قرینه در میان پاره‌های از گزاره‌های - در نخستین نگاه، نیرومند و صریح - اوست که به نظر می‌رسد فاش‌گوترند، تا آن‌جا که خواننده ناگهان در می‌یابد این گزاره‌ها نه تنها از نظر تاریخی درست نیستند که یکسره معکوس کردنی هستند. اگر برخی گزاره‌های آرنت را معکوس کنیم - یعنی اگر موضوع آن‌ها را با هم عوض کنیم - معنای آن‌ها (یا در واقع، بی‌معنایی آن‌ها) دقیقاً یکی می‌ماند. سه نمونه در زیر می‌آورم:

(۱) «آماده‌سازی از نظر تاریخی و سیاسی معقول جنازه‌های زنده بر تولید انبوه احمقانه‌ی جنازه‌ها مقدم است.» حالا این جمله را بنگرید: تولید انبوه احمقانه‌ی جنازه‌ها بر آماده‌سازی از نظر تاریخی و سیاسی معقول جنازه‌های زنده مقدم است.

(۲) در اردوگاه‌ها «تجربه بنیادی و رنج بنیادی زمانی ما به وقوع می‌پیوندد، در فضایی که بی‌گناهی فراسوی فضیلت و گناه‌کاری فراسوی جنایت است.» یا: فضیلت فراسوی بی‌گناهی و جنایت فراسوی گناه‌کاری است.

(۳) «ناسیونالیسم قبیله‌ای از درون این فضای بی‌ریشه‌گی سر برآورد و بالید.» یا: بی‌ریشه‌گی از درون این فضای ناسیونالیسم قبیله‌ای سر برآورد و بالید.

هر دو صورت هر یک از این گزاره‌ها نادرست‌اند.

و ملاحظه‌ی پایانی این که اندک شماری می‌دانند که سرچشمه‌های توتالیتریزم که هانا آرنت در دهه چهل زندگی‌اش نوشت، نخستین کتاب او بود (اگر رساله‌ی دکتری آلمانی وی در سال ۱۹۲۹ را در نظر بگیریم). عجیب این است که این کتاب مفتضح، کمی بیش از کتاب دیگر او، درباره‌ی انقلاب، خواندنی است. من درباره‌ی انقلاب را در سال ۱۹۶۳ خواندم. خواندن آن رویدادی به یادماندنی در زندگی فکری من بود. من با کتابی ناخواندنی رو به رو بودم. «ناخواندنی» استعاره‌ای است که معمولاً به معنای چیزی به کار می‌رود که خواندن آن دشوار است. اما بخش عمده‌ی درباره‌ی انقلاب نه تنها دشوار که، در واقع، خواندن آن ناممکن بود.

(تصور کنید نوعی غذا مثلاً هلیم را، که هنوز به طور کامل پخته نشده اما آن طور نیست که دل را بزند یا ناگواردنی باشد، ولی به خاطر بزرگ بودن تکه‌های داخل آن، به معنای واقعی کلمه، بلعیدنی نیست.) پس از خواندن کتاب درباره‌ی انقلاب به این نتیجه رسیدم که هیچ کس این کتاب را نخوانده است؛ نه ناشر، نه کسانی که کتاب را معرفی کرده‌اند و نه دانشگاهیان، به ویژه آن دسته که این کتاب را تا بدان جا در خور یافته بودند که بعد - تنها به دلیل آوازه‌ی نویسنده‌اش - آن را در کتاب نام‌های پایان آثارشان جای دادند. یکی از بررسی‌کنندگان ممتاز کتاب، که مقاله‌ای نسبتاً تحسین‌آمیز درباره‌ی آن نوشت و در روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرد در نامه‌اش به من اعتراف کرد که نتوانسته بود بیشتر کتاب را بخواند و نخوانده بود. هنوز نامه‌ی او را دارم.

این که پس از گذشت ربع قرن هنوز سرچشمه‌های توتالیتاریسم با چشم تحسین و اعتنا نگریسته می‌شود، نشانه‌ی دیگری است بر تباهی فرهنگی‌ای که آشفته‌گی عنان گسیخته در ساخت تجارت فکری تنها بر رکود رخوت‌آور در جنبش ایده‌ها سرپوش می‌گذارد. رویدادهای اخیر در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی که نه تنها به معنای واتهادن نظریه که پراکتیس کمونیسم بود، یکی از مهم‌ترین دلایل است بر نادرستی آن‌چه هانا آرنست حدود چهل سال پیش نوشت. با این همه، بسیاری از نشانه‌های نادرستی این کتاب باید همان زمان انتشار سرچشمه‌های توتالیتاریسم آشکار می‌بود.

فارغ از این که چه اندازه آرنست شایسته‌ی آن است که آوازه‌اش تاریک شود، آماج اصلی این مقاله کوچک شماری او نیست. هدف من در این جا آن بود که بار دیگر توجه را به تصلب زندگی روشنفکری امریکایی و سماجت ریشه‌دار آن معطوف نمایم.

۱. این کتاب چنان که لوکاج در آغاز مقاله‌اش اشاره می‌کند، نخستین بار در سال ۱۹۵۱ نشر یافت، اما از آن هنگام بارها به چاپ رسیده است. مشخصات کتاب شناختی واپسین چاپ کتاب از این قرار است:

Arendt, Hannah. *The Origins of Totalitarianism, Introduction by Samantha Power*, Schoken Books, New York, 2004

پانویس‌ها:

۲. مشخصات اصلی مقاله:

Lukacs, John, «Hannah Arendt's Intellectual Opportunism» *New Oxford Review*, April 1990, pp. 18 - 22

ترجمه حاضر از روی متن باز چاپ شده در کتاب زیر صورت گرفته است

Lukacs, John, *Remembered past, on History, Historians and Historical Knowledge*,

Reader. edited by Mark G. Malvasi and Jeffery O. Nelson, ISI Books, Wilmington, Delaware, 2005, pp. 331 - 337

۳. این مقاله را در کتاب پیش گفته می توان یافت:

Lukacs, John, *Remembered Past, on History, Historians and Historical Knowledge*, A reader, pp. 201 - 230

4. Harcourt Brace

5. Race - thinking

۶. «روشنفکران نیویورک» گروهی از نویسندگان و ناقدان آمریکایی بودند که دست چپی به شمار می رفتند و از ایده های سیاسی ضد استالینیستی نیمه ی سده ی بیستم هواداری می کردند. این گروه، هم چنین، به وارد کردن نگرش مارکسیستی در نظریه ی ادبی خود نیز شهره یافتند.

7. Mob rule

8. Mob

۹. Mao Tse Tong رهبر خودکامه ی حزب کمونیست چین

۱۰. Saloth Sar که با نام Pol pot شناخته می شود رهبر خمبرهای سرخ و نخست وزیر کامبوج و از سال ۱۹۷۵، در عمل، رهبر بلامنازع این کشور به شمار رفت.

۱۱. Walter Ulbricht سیاست پشه ی کمونیست آلمانی بود که نقشی بنیادی در استقرار و تکوین آلمان شرقی بازی کرد.

۱۲. Maximilien Francois Marie Isidore de Robespierre یکی از پرآوازه ترین رهبران انقلاب فرانسه در سده ی هجدهم.

۱۳. نوشته ی ژان ژاک روسو و یکی از مراجع کلاسیک فلسفه ی سیاسی

۱۴. عقل سلیم (Common Sense) نوشته ی تامس پین (Thomas Paine)

۱۵. جورج واشنگتن (George Washington) نخستین رئیس جمهوری آمریکا

۱۶. آبراهام لینکلن (Abraham Lincoln) شانزدهمین رئیس جمهوری آمریکا

۱۷. رمان کلبه ی عمو تام (Uncle Tom's Cabin) نوشته ی هریت بیچر استو، (Stowe Harriet Beecher) علیه برده داری و هوادار الغای آن، پرفروش ترین رمان در سده ی نوزدهم در امریکاست که پیش از جنگ داخلی آمریکا در جنبش ضدبرده داری در این کشور اثر گذار شد.

۱۸. تئودور روزولت (Theodore Roosevelt) بیست و ششمین رئیس جمهوری آمریکا

۱۹. جان فاستر دالس (John Foster Dulles) دولت مرد آمریکایی که چهره ی مهمی در سیاست آمریکا در دوران جنگ سرد به شمار می رفت و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۹ در دولت آیزنهاور، وزیر خارجه ایالات متحده

بود.

۲۰. آلفرد کازین (Alfred Kazin) نویسنده و ناقد ادبی سده بیستم، یکی از «روشنفکران نیویورک» بود که به ویژه در آثارش به تجربه مهاجران در سده بیستم آمریکا توجه داشت.

21. American Scholar

۲۲. نورمن پادهورتز (Norman Podhoretz) روشنفکری امریکایی که به دیدگاه‌های نو محافظه کارانه‌اش آوازه دارد. کتاب ساختن آن (Making It) که نخستین بار در سال ۱۹۶۷ منتشر شد، زندگی‌نامه‌ی خودنوشت اوست.

23. Pells, Richard H. *Liberal Mind in a Conservative Age, American Intellectuals in the 1940s and 1950s*, Wesleyan University press, 1985

24. Habent sua fata libelli

25. Young - Bruel, Elizabeth, *Hannah Arendt, For Love of the World*, Yale University press, 1982

این کتاب، نخستین زندگی‌نامه‌ی هانا آرنست است که به فلم یکی از شاگردان وی و در نزدیک ششصد صفحه به نگارش در آمده است. این کتاب با وجود انتقادهایی که به آن شده، از مهم‌ترین منابع در شناخت زندگی نظری و عملی هانا آرنست به شمار می‌رود. خانم یونگ بروئل در این کتاب از صفحه ۱۹۹ تا ۲۱۱ به طور مفصل درباره‌ی سرچشمه‌های توتالیتاریسم نوشته است.

26. Soviet Russia

27. Kravchenko

28. Boris Souvarine